

## روش متفاوت لاجوردی برای تأمین امنیت

مهدی گیلانی  
پژوهشگر



می دانست که تابستانها که مدرسه تعطیل است، در دوچرخه فروشی شاگردی می کنم. جدای از نسبت خویشاوندی، با پسرش همکلاسی بودم و همین، رفت و آمدم را به منزلشان بیشتر از بقیه کرده بود. تازه زمزمه اش را شنیده بودم که بار ریاست سازمان زندانها از دوشش برداشته شده و قصد دارد کنار برادرانش در مغازه روسری فروشی حاضر شود که پیامش رسید که یک دوچرخه ۲۸ خوب برایش پیدا کنم. اما در بازار فقط دوچرخه های ۲۸ چینی پیدا می شد. از تحویل دوچرخه یک ماه نگذشته بود که احسان پیغام آورد، «پدرجان می گوید سر ما را کلاه گذاشتی، دیروز راکبش کنده شده.» به گمانم این قصه تکراری زندگی او بود که مطلوبش با واقعیتها فاصله بسیار داشت. از درد کمر و گردن اش خبر داشتم. مانده بودم چطور می خواهد دوچرخه سوار شود. اما ترجیح می داد با دوچرخه بیرون برود. شاید به خاطر شلوغی بازار بود و ترافیک مشهورش. به هر حال از دوچرخه اش راضی نبود و می گفت، «مثل دوچرخه های قدیم نیست.» از حاج مرتضی، برادر کوچک ترش، شنیده بودم که از دوران مدرسه و شاید قبل تر با هم با دوچرخه دو ترک رفت و آمد می کردند و حالا هم گاهی که دوچرخه جوابش را نمی داد، کنار برادر، سوار وانت او می شد. این شیوه رفت و آمد او صدای بسیاری را درآورده بود، بخصوص که شایع شده بود در لیست مشهور، نامش در اولویت است که احتمال ترورش بالا و او همراه با شوخی های خاص خود، از پاسخ به معترضین طفره می رفت. یک بار که اعتراض ها برایم غیر قابل هضم شد، یکی از دوستانش می گفت که در روزهای اوج درگیری با منافقین، در سالهایی که عطش ترور او در سازمان بسیار بالا بود، گاه در پشت موتور دوستان در شهر تردد می کرد تا هم از نزدیک واقعیتها را ببیند و هم روشی را در پیش بگیرد که دشمن حتی گمانش را نمی برد. او می گفت حتی یک بار در پمپ بنزین، وقتی روی ترک موتورم سوار بود، شنیدم که یکی به دیگری می گفت این آقا چقدر شبیه لاجوردی است.

بعد از شهادتش زیاد شنیدم کسانی درباره عدم رعایت مسائل امنیتی توسط او شکوه می کردند، ولی اینها در واقع روش های منحصر به فرد وی و از پیشرفته ترین روش های برخورد با تیم های شناسایی منافقین بود. او که خود در حد اجتهاد تحصیل کرده بود و نگاه ویژه اش در تقید به مرزهای دین بدون هیچ ملاحظه ای زیانزد بود، بی شک مقید به دستورالهی بود که «لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه.» مگر نه آنکه با وجود تأکید مکرر به استفاده از ماشین ضد گلوله، از آن سرباز می زد و زمانی که یک بار ناگزیر به استفاده از آن شد، خود در ماشین دیگری در پشت ماشین ضد گلوله حرکت کرد و پس از کشف تیم ترورش در میانه جاده، در بازجویی از منافقین شنیده بودند که به ما خبر رسیده بود در چنین زمانی ماشین ضد گلوله ای عبور خواهد کرد که باید آن را با آربی جی بزیند.

گمان می کنم شهید لاجوردی در میان مردم بودن را امن تر از امنیت در حصارهای پولادین قرار گرفتن می دانست. او این شیوه را به معنی امنیت فردی می دانست و امنیت جامعه را نیز مستلزم حضور مردم می دید. همین حضور در میان مردم علت و معلول... و جالب آنکه خود را نیز در نوک پیکان این ایده قرار می داد. اگر مدیریت سالمی را برای تکریم ارباب رجوع و بالا رفتن بازده اداری پیشنهاد می داد، خود نیز صندلی اش را نزدیک تر از همه به در ورودی قرار می داد تا رنجش سوالات نامربوط مراجعه کنندگان، بر کارمندان تحمیل نشود. اگر اشتغالزایی زندانیان را پیشنهاد می داد، خود نیز در کنار آنها به دوخت و دوز می پرداخت و چنان ماهرانه می دوخت که تا مدت ها پس از شهادتش نیز همچنان دست دوزهای او بر تن دوستان و اقوام بود.

سخن از نگاه امنیتی ویژه او بود. بخشی از این نگاه بر این متکی بود که جان من هیچ برتری نسبت به دیگران ندارد، از همین رو بود که حاضر به پذیرش محافظ نبود و بخش دیگر بر آنکه روش های کلاسیک حفاظت را بیشتر موجب جلب توجه می دید.

بارها بر در جبهه اش در بازار به شوق زیارتش رفته بودم و برایم جای بسی نگرانی بود که بسیاری از همسایه ها و مراجعان، او را و سوابقش را از من بهتر می دانستند و زمانی که خطر حضورش را در آنجا یادآور می شدیم، پاسخ روشن بود، «چه کار کنم؟ در خانه بنشینم؟»

برخلاف ادعای برخی که معتقدند او تحلیلش این بود که سازمان دست به ترور نمی زند، بارها شنیده بودم که به مزاج به برادرش اشاره می کرد که نتواند است و گلوله از او عبور نمی کند. بعدها مشخص شد که حتی نسبت به حضور مشکوک موتورسوار در اطراف خانه به مسئولان مربوطه تذکر داده بود. خارج از شوخ طبعی هایش، دقت های عملی بسیاری را در حد بضاعت خود رعایت می کرد، اما سؤال همچنان بی پاسخ این است که ترور او با چه هدفی بود؟ جواب این پرسش شاید شاه کلید بسیاری از حوادث سال های ۷۷ و ۷۸، همچون قتل های زنجیره ای، شهادت صیاد شیرازی و ۱۸ تیر باشد.



# ریشه عدم انتشار اسناد کودتای ۲۸ مرداد پس از ۷۰ سال

یکی از تأثیرگذارترین حوادث سیاسی ایران در سده گذشته که تأثیری ژرف بر روند حکمرانی، دیپلماسی، ساختار مردم سالاری، نظامی، دیوان سالاری و دیگر ارکان سیاسی ایران گذاشته است؛ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. این رخداد که حاصل تلاش انگلستان بر حفظ سلطه خود بر نظام سیاسی ایران برای باقی ماندن استخراج و بهره برداری از نفت ایران بود و در ادامه امریکا را نیز به میدان کشاند تا آرزوی دیرینش در دسترسی به نفت ایران به صورت ارزان برآورده شود؛ فرایندی قرار گرفته بر خط زمانی طولانی است و نمی توان آن را در روزهای داغ تابستان ۱۳۳۲ خلاصه کرد.

پیشینه آن از زمان کشف نفت در ایران و امتداد آن تا امروز را شامل می شود. محمدرضا پهلوی، فردی که کودتا حول حفظ قدرت او دنبال شد؛ از هنگام تولد نوع تعامل پدرش با بریتانیا و اوامرش را دیده بود و خود، هنگامی که در ۲۲ سالگی توسط قوای اشغالگر خاک ایران به پادشاهی رسید، همزمان چگونگی خلع توهین آمیز پدرش را نیز مشاهده کرد. فردوست درباره چرایی اصرار لندن به ممانعت از ابفای رأی مردم ایران در تعیین سرنوشت آنها می نویسد: «انگلیسی ها سلطنت را برای موقعیت ژئوپولیتیک ایران مناسب ترین سیستم حکومتی می دانستند. این تحلیلی است که بارها حتی از قبل از تشکیل دفتر ویژه اطلاعات یا از خود انگلیسی ها یا از ایرانیان وابسته به انگلیس شنیده ام. اساس این تحلیل این بود که برای ایران با بیش از ۲۲۰۰ کیلومتر مرز مشترک با شوروی و با توجه به تاریخ و سنت های ایرانی، سلطنت بهترین نوع حکومت برای ثبات کشور در قبال کمونیسم است. وجود سیستم جمهوری این امکان را ایجاد می کرد که با نفوذ روس ها، تضاد یک رئیس جمهور متمایل به چپ آرای بیشتری کسب کند و کشور را در اختیار شوروی قرار دهد.»

اما با سرد شدن آتش جنگ جهانی و پس از ثبت خاطراتی تلخ از دوره اشغال ایران، به مرور نهضتی ضد انگلیسی در میان مردم رشد کرد که بلوغ آن، در آرمان «ملی شدن صنعت نفت» متبلور شد.

پس از تشکیل ۱۶ دولت طی ۱۰ سال سرانجام شاه مجبور شد قدرت روحانیت را به رسمیت شناسد و به خواست آیت الله کاشانی، فداییان اسلام و متحدان شان، به نخست وزیری مصدق رضایت دهد. چنین بود که مجلس به رهبری آیت الله کاشانی و دولت به صدارت مصدق در مقابل منافع طلبی انگلستان ایستاد و توانست نفت ایران را ملی اعلام کند. تلاش های اولیه انگلستان برای کودتا نیز ناموفق بود تا آنجا که در تعطیلی نهادهای رسمی خود در ایران، ناگزیر به استمداد از امریکا برای همکاری در ایجاد کودتا شد و فرایند مردم سالاری را در ایران متوقف کرد تا سرانجام ربع قرن بعد، با انقلاب اسلامی مطالبه معوقه مردم به سرانجام رسید. پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه در حالی از پله های هوایمایی که او را از ایتالیا به کشور بازگردانده بود، پایین آمد که این رخداد تأثیری عمیق بر شیوه نگاهش گذاشته بود. اتکالی شاه به غرب برای بازگشت به قدرت پس از فرار به ایتالیا، به سیاست رسمی تبدیل شد و حتی شاه آن را در سفر فروردین ۱۳۴۱ خود به امریکا، در بنیاد خاور نزدیک رسماً اعلام کرد که «ایران سرنوشت خود را بر غرب پیوند داده است.» این امر درباره امریکا دو چندان بود.

دخالت بیگانگان برای حفظ وی، سرپنجه نشان دادن ارتش و در صورت ضرورت خروج کوتاه مدت وی از کشور برای ساکت شدن اوضاع سه ضلعی سیاست های او برای آینده بود. آنچنان که در زمستان ۱۳۵۷ نیز به بهانه سفر به مراکش، سفر اعلام شده اش به امریکا را عقب انداخت، در منطقه باقی ماند و چشم انتظار کودتا و بازگشت به قدرت بود.

روی دیگر سکه، امکانی بود که این کودتا، برای نوع جدیدی از سلطه گری برای امریکا و انگلستان پدید آورد. ایران اگر چه رسماً مستعمره آنها نشد، اما شاه رسماً در خاطرات خود از تعیین نمایندگان مجلس به خواست این کشورها سخن گفته است. امری که سبب شد به رغم همه احساسات ملی، خواسته بریتانیا برای جدایی بحرین از خاک کشور اجرا شود و اگر کابیتولاسیون امریکا نیز امکان تحقق نیافت، در خارج از این مدار و بر اساس نقش آفرینی مرجعیت بود.

اینک، ۷۰ سال پس از آن حادثه سرنوشت ساز؛ همچنان ابعاد بسیاری از حادثه، نقش آفرینان آن و پیامدهایش مکتوب مانده است. از جمله نکات مهم در این موضوع، عدم انتشار اسناد حادثه است. امری که در دنیا عموماً پس از سه دهه از محرمانگی خارج می شود اما کارشناسان معتقدند بخش عمده ای از اسناد امریکا و انگلستان در این خصوص، پس از هفت دهه همچنان منتشر نشده است. این امر بدان معنا است که اگر این اسناد امحا نشده باشد، همچنان اسناد جاری حساب شده و مشمول قوانین انتشار سندن نشده است. با این وصف، تردیدی بر بقای اثرات کودتا تا امروز، باقی است؟